

جوان در قرآن

سید ابراهیم سجادی

قرآن فصل جوانی را فرصت استثنایی عمر انسان می‌داند. این واقعیت در آیات متعدد، با تعبیرات گوناگون مطرح شده است.

گفته‌های قرآن در باب شناخت نیرو و استعداد جوانی به دو بخش گزارش و ارزشگذاری، قابل تقسیم است:

گزارش‌ها

در بخش گزارش، قرآن از رخداد‌های تاریخی یاد می‌کند که به دست جوان طراحی و اجرا شده است. در این قسمت، هم اتفاقات تلخ و هشداردهنده که اشاره به آسیب پذیری فوق‌العاده این قشر دارد، مطرح می‌شود و هم از شاهکارهای مثبت و سرنوشت‌ساز آنان سخن به میان می‌آید.

اقدام همراه حضرت موسی علیه السلام به نابودی غلامی (یعنی جوانی که تازه صورتش موی و سبیل در آورده بود)، به این دلیل که به نیروی تهدید شده نسبت به پدر و مادرش تبدیل شده بود، گواهی است بر آسیب پذیری جوان. قرآن می‌گوید: «فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَتَلَّاهُ» (کهف/74)

«پس آن دو به راه خود ادامه دادند تا این که به نوجوانی برخوردند پس معلم موسی او را کشت.»

همراه حضرت موسی علیه السلام راز و رمز این اقدام به ظاهر ناخوشایند را، این گونه توضیح داد:

«وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا» (کهف/80)

«اما آن نوجوان (که کشتم) پدر و مادر با ایمان داشت و ترسیدیم که آن دو را به طغیان و کفر بکشاند.

ماجرای پسر نوح و هلاکت او به دلیل مخالفت با پدرش، نمونه دیگری است برای آسیب‌پذیری جوان؛

چه آن که تعبیر «بَنِي» به معنای جوان است. چنانکه در آیات: یوسف/5 و لقمان/13 و صافات/12 به

همین معنا می‌باشد. و سیره قوم نوح نیز این بود که روحیه مخالفت با نوح علیه السلام را در سنین جوانی

در فرزندان‌شان پرورش می‌دادند. در روایتی آمده است:

«كان الرجل منهم يأتي بانه و هو صغير فيقفه على رأس نوح فيقول يا بني ان بقيت بعدى فلا تطيعن هذا

المجنون» 1

«سیره هر مردی از قوم نوح این بود که پسرش را در خوردسالی می‌آورد بالای سر نوح علیه السلام و

می‌گفت: اگر بعد از من زنده بودی، از این مرد دیوانه پیروی مکن.»

سیره تبلیغاتی تربیتی قوم نوح چونان جا افتاده بود که نوح علیه السلام در مقام مناجات با پروردگارش

عرض کرد:

«إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا» (نوح/27)

«همانا اگر آنها را باقی بگذاری بندگان را گمراه می‌کنند و جز نسل فاجر و کافر به دنیا نمی‌آورند.»

موج سیره تبلیغاتی مخالفان کنعان پسر نوح را نیز در سنین جوانی به دور از دید پدرش به کام خود برد،

به گونه‌ای که ترس از طوفان هم نتوانست او را به همراهی با پدر وا دارد.

«وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ. قَالَ سَاوِيَ إِلَىٰ جِبَلٍ يَْعَصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ» (هود / 43 - 42)

«نوح فرزندش را که در گوشه‌ای بود، صدا زد: پسر من همراه ما سوار شو و با کافران مباش گفت: به زودی به کوهی پناه می‌برم تا مرا از آب حفظ کند».

در بخش گزارش‌های مثبت، قرآن به نقل مواردی می‌پردازد که جوان صرفاً به دلیل روحیه فضیلت‌پذیری ویژه این مقطع سنی به اقدام تاریخی و آموزنده دست یازیده است:

نمونه یک:

حضرت ابراهیم‌علیه السلام در جوانی به رشد لازم دست یافت و بر اساس آن به سراغ بت شکنی و پی آمد منفی آن شتافت.

«وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلَ الَّتِي أَنتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ» (انبیاء / 51 - 52)

«ما رشد ابراهیم را از پیش به او دادیم و به او آگاه بودیم آن هنگام که به پدر و قوم او گفت این مجسمه‌های بی روح چیست که همواره آنها را می‌پرستید».

«فَجَعَلَهُمْ جُودًا إِذْ كَبُرَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ» (انبیاء / 58 - 60)

«همه بتها را قطعه قطعه کرد مگر بزرگ آنها را، بدین منظور که شاید به سراغ آن بیایند. گفتند: که با بتهای ما چنین کاری را کرده است؟ بی تردید او از ستمگران است. گفتند: شنیده‌ایم که جوان ابراهیم نام درباره بتها سخن می‌گفته است».

نمونه دوم:

اسماعیل، در سنین نوجوانی در اوج بردباری و حلم، قدم نهاد و در پاسخ مشورت خواهی پدرش که خواب دیده بود وی را سر می‌برد، گفت: به مأموریت عمل کن و خواست خداوند را انجام بده مرا ثابت قدم خواهی یافت:

«فَبَشِّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» (صافات / 101 - 105)

«ما به ابراهیم بشارت نوجوان حلیم و بردبار را دادیم، هنگامی که آن غلام در عرصه فعالیت، همکار پدرش شد، ابراهیم گفت: پسر من: خواب دیده‌ام که تو را ذبح می‌کنم، نظرت در این باره چیست؟ گفت: پدرم: دستوری که به تو داده شده اجرا کن، به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت. وقتی هر دو تسلیم شدند و ابراهیم جبین اسماعیل را بر زمین گذاشت، او را ندا دادیم که ای ابراهیم، آن مأموریتی که در عالم خواب به عهده‌ات گذاشته شده بود، انجام دادی ما این گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم».

نمونه سوم:

حضرت یوسف علیه السلام در سال‌های جوانی ظرف وجودش مالا مال حکمت و علم شد و در پناه خداوند از آزمون جنسی به بهای سالها زندگی در زندان، سر بلند بیرون آمد،

«وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَرَأَوْدَتَهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَعَلَّقَتْ الْأُبُوبُ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ. وَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (یوسف / 22 - 24)

«وقتی یوسف به کمال جسمی و روحی رسید، به او حکم و علم دادیم و این گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم و آن زن که یوسف در خانه‌اش بود، از او تمنای کامجویی کرد و درها را بست. گفت بشتاب به سوی آنچه برای تو آماده و مهیاست، یوسف گفت: پناه می‌برم به خداوند و او پروردگارم است که مقام مرا گرامی داشته است. همانا ستمگران به رستگاری نمی‌رسند و آن زن قصد او را کرد و او نیز - اگر برهان پروردگار را نمی‌دید - قصد وی را می‌کرد. این گونه کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم، زیرا او از بندگان مخلص ما بود.»

نمونه چهارم:

موسی علیه السلام در جوانی رنگ کاخ نشینی که رفاه زدگی و مسؤولیت‌شناسی است، بر خود نگرفت؛ بلکه بر عکس در پی همکاری با مظلومان و ستیز با ستمگران بر آمد:

«وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَةِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ» (قصص / 14 - 15)

«وقتی موسی به کمال جسمی و عقلی رسید، ما به او حکمت و دانش دادیم و این گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. او موقعی که اهل شهر در غفلت بودند، وارد شهر شده، ناگهان دو مرد را دید که با هم می‌جنگیدند، یکی از پیروان او بود و دیگری از دشمنانش، آن کس که از پیروان او بود، مدد خواست، موسی مشت محکمی بر سینه آن دیگری زد و به حیات او پایان داد.»

نمونه پنجم:

موسی علیه السلام پس از بعثت و رسیدن به مقام رسالت، وقتی به مصر بازگشت و مشغول دعوت به دین و مبارزه با دستگاه خودکامه فرعون شد، با استقبال صادقانه جوانان مواجه گردید و تنها مجموعه‌ای از کم سن و سال ترهای قوم بنی اسرائیل راه او را پیش گرفتند. در حالی که ترس شکنجه فرعون و اشراف خودی، بر آنها سایه افکن بود.

«فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ» (یونس / 82)

«پس به موسی ایمان نیاوردند جز جوانانی از قوم او، در حالی که می‌ترسیدند از این که در معرض شکنجه فرعون و سران خودشان قرار بگیرند.»

نمونه ششم:

در ماجرای اصحاب کهف، قابل مطالعه است که تعدادی از کاخ نشینان جوان، به جنگ و مخالفت با محیط آلوده به شرک، بت پرستی و خودکامگی برخاسته و به قصد حفظ ایمان و باورشان به زندگی در آسایش و رفاه پشت پا زده و راه هجرت و آوارگی را در پیش گرفته و با انتخاب زندگی جدید، خواب و مرگ ویژه خود، معجزه یاد ماندنی را در تاریخ به ثبت رساندند:

«نَحْنُ نَقْصٌ عَلَيْكَ يَا هُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَرَدَدْنَاهُمْ هُدًى وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهَا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا» (کهف/ 14 - 13)

«ما داستان آنها را به حق، برای تو بازگو می‌کنیم، آنها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند و ما بر هدایت شان افزودیم. ما دلهای آنها را محکم ساختیم، در آن هنگام که قیام کردند و گفتند: پروردگار ما، پروردگار آسمان‌ها و زمین است، هرگز غیر او معبودی را نمی‌پرستیم که [اگر چنین گوئیم] سخنی به گزاف گفته‌ایم.»

تمامی داستان‌های بالا بیانگر نوعی رابطه بین سنین جوانی و پای بندی به ارزش‌ها، پاک‌ها و پرخاش بر ضد گرایش‌ها و سنت‌های باطل است.

واژه‌های: «غلام»، «بلغ اشده»، «ذریه» و «فتیه» که همه به مقطع سنی معین اشاره دارد، قطعی‌ترین دلالتش این است که در این فصل از زندگی، انسان‌ها گرایش نیرومندی نسبت به گزاره‌های یاد شده دارند و باید آن را پاس داشت.

ارزیابی و ارزشگذاری

قرآن در کنار گزارش‌ها از احساس و رفتار جوان، قضاوت صریح‌تری نیز دارد که در آن از دوره جوانی به دوره «شدت» و «قوت» تعبیر می‌کند. دوره‌ای که از دو طرف در محاصره ضعف و ناتوانی می‌باشد و در

آن، تمایل به آرمان‌ها و آرزوهای ارزشمند و ارج گذاری به حقوق والدین تجلی می‌یابد:

«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ» (روم/ 54)

«خدا همان کسی است که شما را آفرید، در حالی که ضعیف بودید، سپس بعد از ناتوانی قوت بخشید.

پس از آن ضعف و پیری قرار داد، او هر چه بخواهد، می‌آفریند و دانا و تواناست.»

«ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِنَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَقَّى وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا» (حج/ 5)

«بعد شما را به صورت کودک بیرون آوردیم؛ سپس هدف این است که شدت و نیرومندی خود را به دست آورید، در این میان بعضی از شما می‌میرند و بعضی به پایین‌ترین مرحله عمر کشانده می‌شود تا بعد از داشتن آگاهی چیزی را نداند!»

«ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِنَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ ثُمَّ لَنَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَن يُتَوَفَّى مِن قَبْلُ وَلِنَبْلُغُوا أَجْلاً مُّسَمًّى»
(غافر/67)

«سپس شما را به صورت طفل بیرون می‌آورد، بعد به شدت و نیرومندی می‌رسید و بعد از آن پیر می‌شوید - گروهی از شما پیش از این مرحله می‌میرند - و در نهایت به سر آمد عمر خود می‌رسید.»
«وَمَن نُّعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ» (یس/68)

«و کسی را که عمر طولانی دهیم آفرینشش را واژگون می‌کنیم.»
«وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبُّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (احقاف/15)

«ما به انسان سفارش نمودیم که به پدر و مادرش نیکی کند، مادرش او را با ناراحتی حمل می‌کند و با ناراحتی بر زمین می‌گذارد و دوران حمل و از شیر گرفتنش سی ماه است، تا زمانی که به کمال قدرت و رشد برسد و به چهل سالگی قدم گذارد، می‌گوید: پروردگارا! مرا توفیق ده تا نعمتی را که به من و پدر و مادرم داده‌ای، قدر دان باشم و کار شایسته انجام دهم که آن را می‌پسندی و مایه خوشنودی تو است و فرزندانم را صالح گردان من به سوی تو بازگشتم و من از مسلمانانم.»

آغاز و پایان جوانی

در این که رسیدن به شدت و قوت بیانگر مرحله‌ای از عمر انسان است که بین دوره کودکی و پیری قرار دارد، تردیدی نیست، اما در رابطه با زمان آغاز، پایان و امتداد این مقطع سنی، اختلاف نظر جدی میان پژوهشگران حوزه لغت، تفسیر، فقه و روان‌شناسی، وجود دارد، به عنوان نمونه:

جوانی از زمان بلوغ شروع می‌شود و تا سی سالگی ادامه دارد. 2.

از سی سالگی آغاز و تا چهل سالگی ادامه دارد. 3.

از هفده سالگی آغاز و تا چهل سالگی تداوم می‌یابد. از هجده سالگی آغاز و تا سی سالگی استمرار دارد. 4.

انسان در بیست پنج سالگی به نیرومندی می‌رسد. 5.

حد و مرزی برای رسیدن به نیرومندی «بلغ شده» وجود ندارد، معیار بلوغ، کمال عقل و داشتن رشد است و با کنار هم قرار گرفتن عقل، توانایی و کمال آفرینش، نیرومندی به وجود می‌آید. 6.
«استفاده از واژه «قوة» و «ضعف» به صورت نکره به قصد ابهام افکنی و نا معین جلوه دادن کمیت این مقطع، صورت گرفته است؛ زیرا افراد در زمانهای مختلف به قوت و نیرومندی می‌رسند.» 7.

یک نگاه به این دیدگاه‌ها این پرسش را در پی دارد که آیا دوره جوانی و نیرومندی، زمان معینی ندارد و چنانکه گفته شده است: به دلیل اختلاف آب و هوا، شرایط فکری و فضای فرهنگی، در جوامع مختلف، جوانی یک مفهوم نسبی است و نه مطلق، مدت دوره کودکی، جوانی و پیری، در عمر افراد گوناگون فرق می‌کند، 8 یا این که زمانی مشخص دارد، دیدگاه قرآن در این باره چیست؟

به کارگیری واژه «ثم» در آیات (روم/54 و حج/5 و مؤمن/67) به عنوان حرف ربط که افاده ترتیب و تأخیر دارد، بی تردید گویای این حقیقت است که ضعف و ناتوانی با یک فاصله زمانی، آغاز و تدریجاً جایگزین قوت و شدت می‌شود.

قرآن وقتی به یتیم اجازه تصرف در مالش را می‌دهد که به شدت و نیرومندی رسیده باشد و نیرومندی را به بلوغ و رسیدن به رشد تفسیر می‌کند:

«وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ» (انعام/152) و (اسراء/34)

«و به مال یتیم جز به بهترین صورت نزدیک نشوید تا به حد اشد خود برسد.»

«وَابْتَئُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» (نساء/6)

«یتیمان را چون به حد بلوغ برسند، بیازمایید، اگر در آنها رشد یافتید، اموالشان را به آنها بدهید.»

دستور به آزمایش، هنگام رسیدن به بلوغ، برای فهم رسیدن به مرحله رشد دو نکته را در خود نهفته دارد: یکی امکان پیدایش همزمان بلوغ و رشد و دیگر امکان پیدایش رشد، با فاصله‌ای، بعد از زمان بلوغ. در روایتی، امام صادق علیه السلام در پاسخ پرسش از این که تصرفات یتیم کی موثر است؟ فرمود: «حتیٰ یبْلُغَ اَشُدَّهُ، قال و ما اشدّه؟ قال الاحتلام» 9 «زمانی که به شدت و نیرومندی برسد، گفت: شدت او چیست؟ فرمود: جنب شدن.»

این که بلوغ معیار تکلیف شناخته شده، با این که خرد و خردورزی از شرایط تکلیف می‌باشد، می‌تواند دلیل بر این باشد که بلوغ، نوعاً با رشد و خرد ورزی همراه است یا می‌تواند همراه باشد. خرد جوان، از آزادی ویژه‌ای برخوردار است و هنوز آرایش عادت‌ها، دلبستگی‌های مادی و زمینی، باورهای سنتی نبایسته و ... دامنگیر آن نشده است. اگر کمبودی دارد کمبود تجربه و آگاهی است که می‌تواند توسط بزرگترها جبران گردد، به همین دلیل علی‌علیه السلام خطاب به یکی از کارگزارانش می‌فرماید:

«إذا احتجت الی المشورة فی أمر قد طرأ علیک فاستبد بهدایة الشبان فانهم احد اذهاناً و اسرع حدساً ثم رده بعد ذلک الی رأی الکھول الشیوخ، لیستعقبوه و یحسنوا الاختبار له فان تجربتهم اکثر» 10

«هرگاه کاری برایت پیش آمد و نیاز به مشورت پیدا کردی، در آغاز آن را با جوانان، در میان گذار. زیرا آنها تیز فهم‌تر و با فراست‌ترند سپس آن را در معرض نظر سالخوردگان و پیران قرار ده، تا در معرض ارزیابی قرار دهند، چه آنکه تجربه ایشان بیشتر است.»

از تقارن و انضمام چهل سالگی به زمان بلوغ قدرت در آیه 15 سوره احقاف به عنوان مقطع آرمان‌خواهی انسان، می‌توان الهام گرفت که چهل سالگی نهایت مرز قدرتمندی او می‌باشد، چونانکه در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است:

«اذ بلغ العبد ثلاثاً و ثلاثين سنة فقد بلغ اشدّه و اذا بلغ اربعين سنة فقد بلغ متتهاه فاذا ظعن في احدی و اربعين فهو في نقصان»¹¹

«هرگاه، بنده به سی‌وسه سالگی رسید، به شدت و نیرومندی خود دست یافته است و هرگاه به چهل سالگی قدم گذاشت، نهایت دوره قدرتش را تجربه می‌کند، زمانی که به منزل چهل و یک سالگی بار انداخت، او به نقصان می‌گذارد.»

بنابراین، سخن ابن منظور، قابل پذیرش می‌نماید، آنجا که می‌گوید:

«فبلوغ الاشدّ محصور الاول محصور النهایه غیر محصور ما بین ذلک»¹²
«بلوغ نیرومندی، از آغاز و انجام محدود است اما وسط، آن حد ندارد.»

بنابراین نیرومندی مورد نظر قرآن، پیش از بلوغ و پس از چهل سالگی، میسر نیست. ولی ممکن است دیرتر از بلوغ جنسی حاصل آید و زودتر از چهل سالگی رو به افول گذارد، واقعیتی که می‌تواند اختلاف روایات¹³ را در باب زمان پیدایش قدرت جوانی، توجیه کند و راز تعبیر «الحدث» در مورد امام حسن علیه السلام سی و سه ساله در کلام امام علی علیه السلام را نیز آشکار کند، آنجا که فرمود:

«و انما قلب الحدث كالارض الخاليه ما ألقى فيها من شيء قبلته فبادرتك بالادب قبل أن يقسو قلبك و يشغل لبك»¹⁴

«همانا دل جوان، مانند زمین آماده‌ای است که هر آنچه در آن کاشته شود، می‌پذیرد، بر این مبنا، پیش از آنکه دلت سخت گردد و خردت به بند کشیده شود، به تربیتت برخاستم.»

حقیقت نیروی جوانی

همانگونه که دیدیم قرآن با گزارش اقدامات جسورانه و شجاعانه جوان، نوعی از تبیین و تعریف برای «قوت» در فصل جوانی، ارائه داد. ما برای تفصیل و تشریح بیشتر دیدگاه قرآن ناگزیریم به سنت که حقانیتش را از قرآن می‌گیرد و نیز تحقیقات روان‌شناسان در سده‌های اخیر، مراجعه کرده و ویژگی‌های مثبت زمینه‌های آسیب‌پذیری جوان را در پرتو این دو منبع به مطالعه بگیریم، آنگاه برخورد بایسته با این سرمایه خدادادی را که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم سفارش کرده است، مورد شناسایی قرار دهیم.

قرآن نمی‌گوید در فصل جوانی انسان دارای قدرت و قوت است، بلکه می‌گوید که جوان چیزی جز قوت نیست و قوت در قرآن، اختصاص به توان جسمی ندارد و شامل نیرومندی روحی نیز می‌شود. به همین دلیل قرآن، در توضیح ضعف و نقصان پیری، زوال توان علم آموزی و حفظ علم را به عنوان مصداق آن دو مطرح می‌کند: «لکیلا یعلم من بعد علم شیئا» (نحل/70) در روایتی نیز آمده است:

«عن اسحاق ابن عمار قال سألت ابا عبد الله، علیه السلام عن قول الله «خذوا ما آتيناكم بقوة» (بقره/63)، أ قوة فی البدن ام قوة فی القلوب؟ قال فیهما جميعا»¹⁵

«از امام صادق علیه السلام پرسیدم که مراد از قوت در آیه که می‌گوید: «آنچه را به شما داده‌ایم یا قوت بگیرید» قدرت جسمی است یا توان روحی؟ امام علیه السلام فرمود هر دو مراد است.»

تعدادی از مفسران نیز ذیل آیه 54 سوره روم، در بیان معنای قوت می گوید: مقصود توان اندامی، روحی، عقلی و علم آموزی است. 16

واقعیت این است که توان جسمی، با بلوغ، به رشد نهایی نمی رسد، تا تعبیر قوت را توجیه کند. آنچه در این مقطع فعالیت دارد، خستگی ناپذیری در برابر فعالیت جسمی است که خود منشأ روان شناختی دارد. خستگی ناپذیری تا سالها ادامه دارد و از داشته های ارزشمند انسان به حساب می آید.

بنابراین نیرومندی جوان را باید در شخصیت انسانی او جستجو کرد که «بر ساختار کلی روانشناختی فرد دلالت دارد و خوی (تمایلات عاطفی فطری) منش، هوش، حساسیت ها، گرایش ها، علایق، عقاید، آرزوها و آرمان های او را در بر می گیرد. تمایلات و نحوه برخورد با آنها، نشان دهنده شخصیت فرد هستند» 17. جوان در گذشته، کودکی بود که با آمیزه متشکل از جسم، روح و فطرت، قدم به دنیا یعنی محیط خانواده، هسته ای مرکب از پدر و مادر، قدم گذاشت، تا فطرتش در بستر آن شکوفا شود یا گرد و غبار آلاینده بر آن بنشیند. در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آمده است:

«کل مولود یولد علی الفطره حتی یكون ابواه یهودانه و ی نصرانه» 18

«هر کودکی، با فطرت توحیدی به دنیا می آید. این پدر و مادرش است که او را یهودی یا نصرانی بار آورد».

مطالعات روانشناختی کودک نیز حقیقت یاد شده را تأیید می کند:

«همه بچه ها پاک و معصوم متولد می شوند، بدین لحاظ است که می گوئیم: بچه ها بهشتی هستند» 19
قرآن حامی روایت فوق بوده و فطرت را معادل کل دین (سوره روم /30) معرفی می کند. به این معنا که تمام تمایلات، منشاها، باورها و آرمان های ارزشی که دین بدانها فرا می خواند، ریشه در آفرینش انسان دارد. در فصل جوانی، به رغم تمام کنش های محیط خانواده و جامعه، فطرت با تمام توان به خود نمایی می پردازد. گویا کودک در عالم کودکی غرق دنیای خود بوده، اصلاً توجه جدی به تخریب های تربیتی نداشته و اینک که دوره ضعف را پشت سر می گذارد، با ظهور بلوغ به خود آمده، به باز خوانی منشور فطرتش رو می آورد و آهنگ زندگی را بر اساس آن سر می دهد تا در بزرگسالی در دام محافظه کاری نیاپسته علایق مادی، اخلاق فاسد، فکر انحرافی و آرمانها و تصمیم گیری های باطل، گرفتار نیاید. شفافیت نسبی آینه فطرت که آمیخته با آزادی معنوی و اجتماعی است، به جوانان فرصت انتخاب و عمل مناسب با خود را، می دهد، الهام های فطری حساسیتی را در آنها به وجود می آورد که بر اساس آن، نمی توانند در قبال تعطیلی عمل به ارزشها و خودنمایی ضد ارزشها، بی تفاوت بمانند. بر این اساس، در صفحه زندگی جوان، سر فصل های جلب توجه می کند، که در فصل کودکی و پیری به نظر نمی آیند، عمده ترین آنها عبارت اند از:

الف) کمال طلبی و آرمان گرایی

سنت، در ارزیابی‌های جوان، از پاکی دل و شفافیت فطرت و فضیلت پذیری آن تعبیر به رقت قلب می‌کند و دانشمندان نیز با قاطعیت، درباره تأثیر پذیری‌ها و الهام‌گیری‌های جوانان، از صفای سرشت، سخن می‌گویند.

خیرخواهی یکی از سر فصل‌های عمده زندگی جوان است، که بر اساس بیان سنت، ریشه در رقت قلب او دارد.

طبق روایتی که قبلاً به مطالعه گرفته شد، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می‌فرماید: «شما را سفارش می‌کنم که با جوانان برخورد نیک داشته باشید که آنها قلب پاک و فضیلت پذیری دارند و بر پایه آن - وقتی خداوند مبعوثم کرد تا بشارت دهم و بترسانم - جوانان با من هم پیمان شدند و پیران به مخالفت برخاستند سپس این آیه را خواند: «فطال علیهم الامد فقتت قلوبهم» (حدید 20/16) امام صادق علیه السلام در رابطه با تفاوت برخورد حضرت یعقوب علیه السلام و حضرت یوسف علیه السلام با برادرانش پس از ندامت و طلب استغفار و این که یوسف بی درنگ از خود، گذشت نشان داد 21 و یعقوب تنها وعده داد که در آینده برای آنها طلب مغفرت خواهند کرد 22 فرمود:

«لان قلب الشاب أرق من قلب الشيخ» 23

«بدان دلیل که همانا دل جوان نازک‌تر از دل پیر است.»

و نیز آن حضرت در پاسخ به ابوجعفر احوال که از اندک بودن اجابت کنندگان دعوت به مکتب اهل بیت شکایت داشت، فرمود:

«علیک بالاحداث فانهم اسرع إلى کل خیر» 24

«باید به سراغ جوانان بروی زیرا آنها با شتاب بیشتر به هر امر خیری رو می‌آورند.»

خیرخواهی جوانان در حد یک توقع و آرزوی ساده نیست؛ بلکه «این اخلاق شخصی، اخلاق احساساتی نیز هست یعنی بر پایه عشق به خیر قرار دارد» 25 و احساسات اساسی تمایلات و تصمیم‌گیری‌ها را تشکیل می‌دهد 26 و حتی بر تندرستی، حافظه، نیروی ادراک و استدلال ما نیز اثر می‌گذارد. 27 نگاه گذرا و سطحی به پاره‌ای از رفتار جوانان ممکن است، ادعای فوق را زیر سؤال ببرد! مثلاً از والدین فاصله می‌گیرند، گروه هم سن و سال خود را به جای آنان بر می‌گزینند، 28 و به جای گوش دادن به اندرزهای پدر و مادر، برخورد نقادانه را پیشه خود می‌سازند. 29 خود پرستی در دوران بلوغ به شدیدترین شکل خود ظاهر گشته و به وسیله توجه زیاد به بدن و آرایش خود، هویدا می‌گردد، 30 ولی بر پایه تحقیقات به عمل آمده، خیرخواهی و برخوردهای به ظاهر منفی، ریشه در واقعیت‌های روحی عمیق‌تر و ارزشمندتری دارد که در قالب کمال‌طلبی و آرمان‌خواهی قابل مطالعه می‌باشد.

جوان در پی مبارزه با خاطره دوران کودکی است؛ یعنی می‌خواهد احساس ناتوانی، احساس ضعیفی در برابر بزرگسالان و احساس وابستگی به آنها را که وضعیت دیروزش را رقم می‌زد، از میان بردارد.

«جوانان، خواه ناخواه اما به طور لزوم به سوی یک نوع زندگی جدید متفاوت با زندگی دوران کودکی میل می‌کنند، آنان عادات کهنه کودکی را کنار گذاشته فعالیت‌های جدیدی آغاز می‌نمایند... خود را برای کوشش‌های دوران کمال و مردی آماده می‌سازند.

میل به استقلال، جز بیان این تکامل، چیز دیگری نیست. هر قدر که نیرو زیاد می‌شود، شخص در مقابل یوغ اسارت بی‌تاب‌تر می‌گردد، هر نوع حاکمیت دیگران، سنگین‌تر به نظر می‌رسد و هر نوع فشار و مضیقه، غیر قابل تحمل‌تر به نظر می‌آید.»³¹

«به ترقیات خود علاقه‌مند می‌شود و با کمی و کاستی‌های خود به مبارزه بر می‌خیزد و می‌کوشد تا در دید خود، به ترقی و تعالی نایل گردد. از طرف دیگر فعالیت او صورت انطباق با زمان حال را از دست می‌دهد و متوجه آینده می‌شود؛ یعنی نوجوان نقشه‌های دور و دراز، طرح می‌کند. باری، میل به کمال مطلوب، جانشین علاقه عملی و آنی می‌شود.»³²

«در سنین نوجوانی، در وهله اول میل به زندگی پاک‌تر و سخاوتمندانه و بی‌غرضانه‌تر پیدا می‌شود. اما در دوره بعد، این نگرانی در راه خیر به تحسین و تمجید پر شوری از خیر مبدل می‌گردد. خلاصه سرانجام به اخلاق ارزش‌ها می‌رسیم، در مرکز این اخلاق، انواع رفتاری قرار دارد که در نظر نوجوانان بسی گران‌بهاست و آن عبارت است از فداکاری و یک‌رنگی و پاکدلی و رحم و شفقت و قهرمانی و حالاتی مانند این‌ها.»³³

روان‌شناسان در این نکته وحدت نظر دارند که در سنین جوانی در کنار ایده‌آلهای اخلاقی و در راستای کمال خواهی، حس مذهبی نیز به صورت فعال به سراغ جوانان می‌آید، حتی کسانی که قبلاً به مسائل مذهب اهمیت قایل نبوده و در آینده نیز به بی‌بند و باری کشانده می‌شوند، در فصل جوانی به نهضت مذهبی رو می‌آورند. جوان در پرتو باور به خداوند، آرامش روحی، توضیح علل امور، سلسله مراتب ارزشها و جایگاه و موقعیت خود را در هستی بازمی‌یابد. از این رو، عنایت او به مذهب به گونه‌ای مطرح است که او گوست کنت، دوران بلوغ را سنین ماوراء الطبیعه نامیده است.³⁴

جوان تنها به جنگ با کاستی‌ها و نقصها در وجود خود نمی‌پردازد؛ بلکه در کنار آن به تبدیل محیط موجود به محیط آرمانی نیز علاقه‌مند است، آینده‌ای که فعلاً وجود ندارد، در فضای ذهن او به تصویر کشیده می‌شود، صورت ذهنی جامعه آرمانی، تصمیم‌های بلند پروازانه‌ای را به وجود می‌آورد، به همین دلیل نسبت خیال‌پردازی به او داده می‌شود.³⁵ موریس دبس می‌گوید:

«در حدود پانزده تا هفده سالگی اینان به ندای تقدس یا شجاعت به لرزه در می‌آیند، آرزومند می‌شوند که جهان را از نو تشکیل دهند، بدی را محو و نابود سازند و عدالت مطلق را حکم فرما نمایند.»³⁶

ب - جسارت اعتراض

تمایل به خود سازی، رسیدن به باور مذهبی، علاقه به کمال اخلاقی و تعقیب آرمان جامعه سازی، جوانان را در موقعیت ویژه‌ای قرار می‌دهد و نوعی رویارویی بین آنها و جامعه بزرگسالان پدید می‌آید، چه آنکه هر کدام خواسته‌هایی دارد، مخالف خواسته‌های دیگری:

«عمل دوره جوانی اشتیاق شدید به افکار نوین است و آن را وسیله ممکن و مقدوری، برای تسلط بیشتر بر محیط، می‌یابد ولی عمل دوره پیری، مبارزه بیرحمانه با نخواستگی است، جوانی پیشنهاد می‌کند، پیری به مخالفت بر می‌خیزد، جوانی تسلط ادوار انقلابی است، پیری تسلط سنت‌ها و عادات‌هاست، جوانی

خوشبینی تند روی، فرو رفتن در آینده شجاعت است، پیری سنت پرستی، بدبینی، محافظه کاری، فرو رفتن در گذشته و ترس است.» 37

جوانان که در پی اثبات شخصیت هستند، در عرصه اصطکاک، در پی آنند که محیط را با خود موافق سازند نه خود را با محیط. 38 آگاهی نوجوان از تفاوت بین موجود و ممکن، به سرکش شدن او کمک می‌کند، همیشه موجود و ممکن را مقایسه می‌کند و کشف می‌کند که غالباً آنچه موجود است چیزی کم دارد، از نظام‌های اجتماعی، سیاسی، و مذهبی سرسختانه انتقاد می‌کند. و در پی ساختن نظام‌های جانشین است. انتقاد از پدر و مادر نیز (علاوه بر حس استقلال‌طلبی) بر چنین اصل استوار است، زیرا جوان می‌بیند که آنها موجودات زمینی هستند و شکل آرمانی ندارند و رفتار آنها مخالف ارزشها می‌نماید. 39 جوانان به رغم رغبت زیادی که به مذهب نشان می‌دهند «میل دارند به اعتقادات مذهبی که با آن بار آمده‌اند، نقادانه برخورد کنند. از این رو، درست در زمانی که بیشترین نیاز را به ایمان راسخ مذهبی دارند، اغلب در امور مذهبی به شک و تردید کشیده می‌شوند.» 40

ج - همگرایی

نقد سرسختانه جوانان از محیط به معنای کینه توزی و بدبینی نسبت به همه نیست. جوان در محبت نیز سرآمد است:

«محبت جوانان صمیمانه‌تر و اسرار آمیزتر است، اینان قدرت دارند که این محبت را با دقت مخفی نمایند و یا به شدت و حرارت اظهار کنند.» 41

دوستی جوان هدفمندانه و ارزشگرایانه است، او «در پی موضوع وحدت در جستجوی دلبد و در جستجوی نصب العین است. مقصود کسی است که فرد بتواند با وی خود را یکی کند، خصوصیات او را کسب نماید و یا این که خصوصیات او را تکمیل کند.» 42

طبع بلند پرواز جوان، او را به دوستی با بزرگسالان فرا می‌خواند، چنین دوستی را نشانه پیشرفت سریع خود می‌پندارد و در عین حال به چنین اقدامی دست نمی‌زند، به این دلیل که خود او، رفاقت با کودک را مایه حقارت می‌داند، بر این اساس، احساس می‌کند که بزرگترها نیز حاضر نیستند با کوچکتر از خود، دوست شوند و نیز احتمال می‌دهد که ناپختگی اش، زمینه ملامت و سرشکستگی وی را نزد بزرگسالان فراهم آورد.» 43

بدین ترتیب جوانان، برای طرح دوستی، به سراغ همسالان خود، می‌روند این نوع «دوستی وسیله‌ای هست که جوانان در سن بلوغ به کمک آن از خانواده خود دور می‌شوند. مایلیم گروه دوستان هم سن و سال را والد‌های انتخابی خود بنامم؛ زیرا این گروه پس از مدتی جای والدین واقعی فرد را می‌گیرند.» 44 این نوع دوستی و همگرایی «از طرفی به رشد نوجوان کمک می‌کند... [و از سویی] برای او حکم نوعی درمان را دارد، به نوجوان این امکان را می‌دهد که احساسات سرکوب شده خود اعم از خشم و هیجان را برآز کند و نوجوان در می‌یابد که دیگران هم امیدها، ترس‌ها و تردیدهایی نظیر او دارند.» 45

د - جستجوی الگو

فصل جوانی، فصل قهرمان پرستی و سرمشق‌گیری نام گرفته است. این الگوگیری با تحسین و تمجید شدید الگو همراه می‌باشد. 46 جوانان بین اصناف مختلف در پی یافتن این گمشده خود می‌باشند، سیاستمداران، دانشمندان و هنرمندان در این رابطه مورد مطالعه آنها هستند، 47 خود را با آنها مقایسه می‌کنند و می‌خواهند به رنگ آنها درآیند. روسو می‌گوید:

«جوانان ما با هر یک از رجال بزرگ تاریخ که آشنا می‌شوند، فوراً تغییر روش می‌دهند؛ یعنی میل دارند خود را به جای آنها قرار دهند، به عبارت دیگر گاهی می‌خواهند سیسرون شوند، زمانی تراژان یا اسکندر، به همین جهت پس از آن که به خود بازگشتند، از وضعیت خویش ناراضی می‌شوند، بر مقامی که دارند افسوس می‌خورند و دچار یأس می‌شوند.» 48

قهرمان پرستی جوانان در حقیقت ارزش پرستی است که با مشاهده آن در چهره زندگی افراد، انگیزه پیروی پیدا می‌کند. موریس دبس از این واقعیت تعبیر زیر را دارد:

«اما در دوره بلوغ ارزش‌های اخلاقی به اصول تبدیل نمی‌شود؛ بلکه در وجود سرمشق‌های انسانی تجلی می‌کند و صورتهایی به خود می‌گیرد که نوجوانان سعی می‌کنند به هیأت آنها در آیند. نوجوانان، این اشخاص نمونه را آینه آرمان و کمالی می‌دانند که خود آنها را حس می‌کنند، مربی می‌تواند در این دوره آنان را وادار کند که به ندای پاکان و قهرمانان و ... گوش فرا دهند. در کسانی که طبع دینی دارند، ندای پاکان همان ندای الهی است.» 49

آسیب‌های جوانی

در کنار حوصله‌مندی، خیرخواهی، اعتراض به کاستی‌های محیط موجود، همگرایی و جستجوی الگوی برتر که نماد قدرت و نیرومندی روحی و شخصیتی جوان می‌نماید، او با خطر آسیب‌های برهه جوانی نیز روبه‌رو می‌باشد که اگر به موقع مورد شناسایی و کنترل قرار نگیرند، بهار جوانی به وسیله آنها به ابزار تباهی و شکست تبدیل می‌گردد و آنها عبارت است از:

1 - هیجان جوانی، انگیزه حرکت به سوی بلوغ فکری را تحت تأثیر قرار می‌دهد و در سایه آن فرصت فکر کردن و نتیجه‌گیری از اطلاعات موجود، رو به کاهش می‌گذارد. موریس دبس می‌گوید:

«اگر بخواهیم بگوییم که در دوران بلوغ هوش به کلی تاریک و خرف می‌شود، اغراق گفته‌ایم. اما اگر واقعاً یک سیر قهقرایی در بین باشد، فقط در دوران بحران تکلیف، امکان دارد؛ زیرا شور و هیجان جوانی با شکفتگی فکری موافق و مساعد نیست... در واقع در این مرحله منافع فکری، در مقابل منافع احساساتی و هیجان‌ات سرخم می‌کنند.» 50

اگر شور و حرارت جوانان به گونه مطلق مورد تشویق و ستایش قرار گیرد، بدون استفاده از ارزش‌های عالی‌تر جهت تعیین دایره فعالیت آن، در کوتاه‌ترین مدت «روح خود بینی و پر ادعایی و غرور احمقانه و وقاحت در ایشان پیدا می‌شود.» 51

2 - خود پرستی یکی از ابزار و وسیله مورد استفاده جوانان برای اثبات وجود است و به وسیله توجه زیاد به بدن و به آرایش شخصی، هویدا می‌گردد و نشانه آن، لذتی است که از مشاهده خود در آینه، عاید می‌گردد. ممکن است این صفت منجر به خود پرستی خارق العاده شود که نزد علمای اخلاق انحرافی شمرده می‌شود که جلو توسعه اخلاق را می‌گیرد. 52

3 - (به رغم خودنمایی جوانه‌های شخصیتی در خانه روح) جوانی را دوره تنهایی و دوره احساس خلأ نامیده‌اند. جوان نمی‌داند او کیست، دقیقاً نمی‌داند او به کجا خواهد رفت و او به دلیل توانایی نوظهور تفکر انتزاعی درباره مطالب، آینده را به عنوان اولین مشکل در زندگی خود به حساب می‌آورد. 53 پس باید برای زندگی فلسفه‌ای پیدا کند و به احساس هویت [و شخصیت] دست یابد. 54 و این، نیازمند به تربیت همه جانبه است که فعلاً در معرض فراموشی قرار دارد!

ایجاد شخصیت [هویت] مستلزم تربیت و پرورش همه جانبه و جامعی است که هم به جسم و هم به عقل و هم به احساسات و منش (تمایلات اخلاقی) مربوط می‌شود، در دوره بلوغ که تربیت منش در اولویت قرار دارد، بدلیل وسواس و حشمتناک امتحانات، از یاد می‌رود و همه چیز یا تقریباً همه چیز، فدای تربیت عقلی می‌شود. 55

4 - چهارمین آسیبی که جوان را تهدید می‌کند، از غریزه جنسی منشأ می‌گیرد که با حالات مشخص و اصلی یک غریزه ظاهر می‌شود؛ «یعنی به منزله یک نیروی محرک مقدماتی که روش و جهت آن معلوم و در عین حال خارج از اراده و اقتدار شخص است. جوان نارس احتیاجات جدیدی را حس می‌کند... رفتارش در هم و برهم و زننده می‌شود... ظهور غریزه جنسی همراه با بیداری واقعی احساسات است که در نتیجه آن ممکن است هزاران افکار و تخیلات هوس‌آمیز و افسانه مانند بروز نماید... دیر یا زود غریزه جنسی... تا سرحد وجدان نفوذ کرده و تحریکات شهوانی همچون تصادم امواج با ساحل، شروع به مبارزه می‌کند. عمل این غریزه آن قدر قوی است که در واقع مرکز تحریکات مستقیم برای تمام آرزوهای اعضای مختلف بدن می‌گردد و تأثیر غیر مستقیم آن خیلی بیش از این هاست.» 56

5 - حس استقلال، اثبات شخصیت و اعمال اراده، در جوان، ایجاب می‌کند که بزرگترها به او اجازه نه گفتن، بدهند و گفت و گوی با وی را برای رسیدن به توافق، سازنده بشمارند، ولی خطر انکار اراده جوانان رایج‌تر می‌نماید و این به معنای سرکوب احساسات و شکستن اراده آنهاست.

چنین روشی باعث پیدایش روحیه استبداد پذیری در افراد می‌گردد. در آلمان پیش از سلطه نازی‌ها، این روش تربیتی حاکم بود و نه گفتن بچه‌ها در برابر پدر، مادر و مقامات، مجازات سختی را در پی داشت. پذیرش استبداد نازی‌ها از سوی مردم آلمان، بازتاب روش تربیتی یاد شده تلقی شده است که با نفی

ارزشمندی و ابراز وجود زیر دست‌ها همراه می‌باشد. 57

شور و هیجان پر قدرت، آتشین و آمیخته با زمینه‌های آسیب پذیری شانس خردمداری را شدیداً کاهش می‌دهد. با توجه به چنین واقعیتی افلاطون شور جوانی را «هستی روحی نامید» 58 پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«الشباب شعبة من الجنون» 59 «جوانی نوعی از دیوانگی است.»

به روایتی امام علی علیه السلام فرمود:

«یبنغی للعاقل ان یحترس من سکر المال و سکر القدره و سکر العلم و سکر المدح و سکر الشبَاب فان لكل ذلك ریحاً تسلب العقل و تستخفّ الوقار»⁶⁰

«شایسته عاقل است که در برابر مستی ناشی از ثروت، قدرت، علم، ستایش و جوانی، به حراست و نگهداری از خود بپردازد؛ زیرا هر کدام از آنها، بادی دارد که عقل را زایل و بزرگواری را به سبکی و دیوانگی می‌کشاند.»

ممکن است در اثر تعامل غیر مسئولانه بزرگسالان، جنون و مستی طبیعی جوانی، جای خود را به بیماری روانی به نام جنون جوانی «اسکیزوفرونی» بدهد که عبارت است «از اختلال روانی مزمن به صورت از دست دادن همگانی اجتماعی و تماس با واقعیت‌های زندگی که بیشتر در جوانی رخ می‌دهد»⁶¹

اسکیزوفرونی واکنش بازتاب بحران زندگی، موقعیت‌های استرس‌آمیز و زندگی در خانواده‌های شدیداً آشفته، شناخته شده است.⁶² بنابراین نادیده انگاشتن آسیب‌پذیری جوانان از سوی بزرگان، می‌تواند در حوزه علل پیدایش مرض فوق، مورد مطالعه قرار گیرد، هر چند چنین ریشه‌یابی در بحث روان‌شناسی جوانان به چشم نمی‌آید. دست‌کم این قلم در جستجوهایش به تصریحی در این رابطه برنخورده است.

تعامل بایسته با جوانان

بهر حال نیروی بلند پرواز و آرمان‌خواه جوانان، نردبان صعود به قله‌های پیشرفت در عرصه‌های مختلف است. نادیده گرفتن این نیرو، هزینه نکردن برای رشد آن و بی‌توجهی به پیش‌گیری از آسیب‌زدن، در هر سطح و بهر شکلی باشد، به معنی حمایت از واپسگرایی است و مخالفت با سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم «و صیکم بالشباب خیراً» و هدایت قرآن: «ثم جعل من بعد ضعف قوه»^(اعراف/54)

متون دینی، در مقام اهتمام به نیروی جوانی و پرورش استعداد پرتوان جوان، جوانان و بزرگسالان را به قصد جهت‌دهی و ایجاد حس مسئولیت در آنها و یادآوری استثنایی بودن این مقطع سنی، با هم مخاطب قرار می‌دهد؛ تا با تلاش مشترک، نیروی جوانی را بارور سازند.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خطاب به ابوذر می‌فرماید:

«اغتنم خمساً قبل خمس شبابک قبل هرمک و صحّتک قبل سقمک و غناک قبل فقرک و فراغک قبل شغلک و حیاتک قبل موتک»⁶³

«پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت دان (و مورد استفاده قرار بده): جوانیت را پیش از پیری، سلامتیت را پیش از مریضی، ثروت مندیت را پیش از فقر، فراغتت را پیش از گرفتاری و زندگی را پیش از مرگ.»

مسئولیت بهره‌گیری از جوانی جزء چند تکالیفی است که در قیامت نخستین دادگاه را به خود تخصیص می‌دهد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می‌فرماید:

«ان العبد لا تزول قد ماه یوم القیامه حتی یسأل عن اربع عن عمره فیما افناه و عن شبابه فیما ابلاه و عن ماله من این اکتسبه و فیما انفقه و عن حبنا اهل البیت»⁶⁴.

«بنده در قیامت اجازة راه افتادن ندارد، مگر این که در رابطه با چهار چیز مورد سؤال قرار گیرد: از عمرش که در چه راه به پایان رسانده است، از جوانی اش که چگونه به کهنگی رسانده است، از مالش که از چه طریق به دست آورده و در چه راه به مصرف رسانده است و از دوستی ما اهل بیت».

عین این روایت (به استثنای جمله اخیر) به عنوان پاره‌ای از وصایای لقمان به پسرش در روایتی از امام صادق علیه السلام قابل مطالعه می‌باشد. 65

امام علی علیه السلام نیز می‌فرماید:

«شیتان لا یعرف فضلها الا من فقدهما الشباب و العافیة» 66

«دو چیز است که اهمیت آنها تنها بعد از، از دست دادن آنها، آشکار می‌شود: جوانی و سلامتی».

غرض این گونه روایات غفلت زدایی، پرهیز از درنگ جوانان در دنیای دیروز یعنی دنیا کودکی، توجه به تقاضاهای درونی، توان جسمی و روحی و بهره‌گیری بایسته از آنها برای رسیدن به آرمانها، اهداف و تحقق بخشیدن به محیط مطلوب و آرمانی است. بر اساس روایتی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می‌فرماید:

«ان لله ملکا یزل فی کل لیلة فینادی یا ابناء العشرین جدّوا و اجتهدوا» 67

«همانا خداوند فرشته‌ای دارد که هر شب فرود آمده فریاد می‌زند: فرزندان بیست ساله کوتاهی نکنید و تمام توان را [برای رسیدن به هدف] مصرف کنید».

چنانچه مقصود از «اجتهدوا» تلاش طاق فرسا در پناه استدلال برای رسیدن به مطلوب باشد، چنان که فرهنگ لاروس می‌گوید، 68 پیام ضمنی روایت، بر حذر داشتن از رفتار هیجانی و احساساتی است. جوان می‌تواند به رغم جوشش احساسات، خود را به منطقی زیستن عادت دهد. گویا روایت نبوی زیر نیز به چنین روشی فرا می‌خواند.

«خیر شبابکم من تشبه بکھولکم و شرّ کھولکم من تشبه بشبابکم» 69

«بهترین جوانان شما کسانی هستند که خود را شبیه پیران بار می‌آورند و شریرترین کهنسالان شما کسانی هستند که خود را شبیه جوانان تان می‌سازند».

کنترل هیجان جوانی، غلبه بر احساسات این مقطع سنی و پیشه کردن رفتار خردمندانه موقعیتی است که جوانان را در دایره عنایت ویژه الهی قرار می‌دهد. در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آمده است:

«ان الله لیعجب من الشاب لیست له صبوة» 70

«بی تردید خداوند از جوان پیراسته از رفتار جاهلانه، خوشنود می‌شود».

واقعیت این است که فراهم سازی بستر مناسب و مجال پرواز، برای نیروی پر قدرت جوانی، به گونه‌ای که سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تحقق یابد، تنها در صورتی امکان پذیر می‌نماید که در چند زمینه با جوانان همپاری به عمل آید:

1 - تقویت روحیه تعبد

خدا خواهی و انتخاب رضای خداوند به عنوان اساسی ترین هدف زندگی تنها وسیله‌ای است برای اشباع بلند پروازی‌ها، آرمان گرایی‌ها، پاکی طلبی‌های جوانان. در سایه پرستش و بندگی خداوند، انگیزه اطاعت در

تمامی عرصه‌های زندگی قابل گسترش است. اخلاق خدایی، پدید می‌آید، آرمانهای خدا پسندانه جا می‌افتد. آزادی معنوی و اجتماعی تأمین و زمینه روحی دشوارترین فداکاری‌ها، فراهم می‌گردد. بر این اساس، عبادت جوان با ارزش‌ترین عبادت‌ها تلقی شده است. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم طبق روایاتی می‌فرماید:

«فضل الشاب العابد الذی یعبد فی صباه علی الشیخ الذی یعبد بعد ما کبرت سنه کفضل المرسلین علی سائر الناس» 71.

«فضیلت و برتری جوانی که در نوجوانی به عبادت خدا، روی آورده است، در مقایسه با بزرگسالی که در سن بزرگی، به بندگی پرداخته است، مانند برتری پیامبران بر دیگر انسان‌هاست».

«ان الله تعالی یحب الشباب الذی یفنی شبابه فی طاعه الله» 72

«همانا خداوند دوست می‌دارد جوانی را که جوانی خود را در مسیر اطاعت او به مصرف می‌رساند».

«ان الله یباهی بالشباب العابد الملائکة، یقول انظروا الی عبدی ترک شهوته من اجلی» 73

«همانا خداوند به جوانی که بندگی را پیشه خود ساخته است، بر فرشتگان افتخار می‌کند و می‌گوید: نگاه کنید، به بنده‌ام که برای رضای من، به شهوتش پشت پا زده است».

«ما من شاب یدع لله الدنیا و لهوها و اهرم شبابه فی طاعه الله الا اعطاه الله اجر اثنین و سبعین صدیقاً» 74
«هر جوانی که خود را در راه اطاعت خداوند به پیری رساند و دنیا و کارهای بیهوده آن را برای رضای او کنار گذارد، خداوند پاداش هفتاد و دو صدیق را به او می‌دهد».

بندگی خداوند به معنای گسترده آن که پاسخی به تقاضای روحیه جوانان می‌باشد، عاملی است برای تأمین تداوم فعالیت‌های آرمان‌گرایانه آنان تا بی‌نهایت.

2 - آموزش و پرورش

تقاضاهای باب طبع جوان که قبلاً به عنوان نماد نیروی روحی او مطرح گردید، در متن خود، پرسش‌های مناسب را نیز نهفته دارد. پرداختن به پاسخگویی به سؤال‌ها و تقاضاهای اعتقادی و اخلاقی، همان تعلیم و تربیت یا آموزش و پرورش است که در سال‌های جوانی بیشترین زمینه را دارد، زیرا اقتضا، به صورت شگفت‌انگیزی وجود دارد و موانع درونی و روحی هنوز به وجود نیامده است.

وقتی انسان رو به کهنسالی پیش می‌رود و آموزش و پرورش بایسته به کمکش نمی‌آید، شکل‌گیری شخصیت به گونه نایسته شروع می‌شود و چون پرده‌های سیاه رنگ روی هم انباشته، بر صفحه دل پر تقاضای جوان، پهن می‌گردد و... امام علی علیه السلام با اشاره به تقاضاهای ارزشی مربوط به حس حقیقت‌جویی جوانان و خطر قساوت که حقیقتی، جز شکل‌گیری شخصیت غیر انسانی ندارد، می‌فرماید:

«نما قلب الحدت کالارض الخالیة ما القی فیها من شیء قبلته فبادرتک بالادب قبل ان یقسو قلبک و

یشتغل لبک» 75

«همانا دل جوانان همانند زمین آماده است که هر آنچه در آن کاشته شود می‌پذیرد. به همین دلیل پیش از آن که دلت قساوت گیرد و خردت به بند کشیده شود به تربیتت پرداختم».

قرآن که کهولت را مقطع فراموشی می‌نامد و کودکی را زمان ضعف و ناتوانی، ناگزیر فصل جوانی را به عنوان فصل آموزش و تربیت قبول دارد و واژه «قوت» قوت در پذیرش برنامه‌های آموزشی و تربیتی را نیز در بر می‌گیرد.

مواعظ تربیتی و آموزشی لقمان که در قرآن به عنوان الگوی تعامل بزرگسالان و پدران، با فرزندان، مطرح شده است، مربوط به فصل جوانی فرزند ایشان می‌شود؛ چه آنکه بر اساس روایتی از امام صادق علیه السلام، لقمان خطاب به فرزندش می‌گوید:

«یا بنی ان تأذبت صغیرا انتفعت به کبیرا» 76

«اگر در کوچکی و کم سن و سالی، تربیت را بپذیری، در بزرگسالی از آن سود می‌بری.»
تعلیم و تربیت در سنین جوانی، به دلیل تقاضا و خواست صریح سرشت دست نخورده جوان، هم ماندگار و زوال ناپذیرتر است و هم باعث مصونیت دین و آبروی او می‌شود. بر پایه روایتی که موسی بن جعفر علیه السلام از پدرانش نقل کرده است، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

«من تعلم فی شبابه کان بمنزله الرسم فی الحجر و من تعلم و هو کبیر، کان بمنزله الکتاب علی وجه الماء» 77

«دانش فرا گرفته شده جوانی، چون نقاشی بر صفحه سنگ است و یادگیری در بزرگسالی مثل نوشتن روی آب.»

امام صادق علیه السلام در روایتی می‌فرماید:

«من قرأ القرآن و هو شاب مؤمن، اختلط القرآن بلحمه و دمه» 78
«قرآن با گوشت و خون قاری جوان و مؤمن آمیخته می‌شود.»

در سخنی از امام علی علیه السلام می‌خوانیم:

«یا معشر الفتیان، حصنوا اعراضکم بالادب و دینکم بالعلم» 79

«گروه جوانان! آبرو و حیثیت خود را با تربیت و دین‌تان را با دانش، پاس دارید.»
جوان، به آینده نگاه می‌کند، به همین دلیل آموزش و پرورش بر اساس نیازهای آینده او باید تنظیم گردد، امام علی علیه السلام می‌گوید:

«اولی الاشیاء ان يتعلمها الاحداث الاشیاء التي اذا صاروا رجالاً، احتاجوا اليها» 80

«آموزش چیزها و مسائلی به جوانان اولویت دارد که در بزرگسالی، مورد نیاز آنهاست.»

«لا تقسروا اولادکم علی آدابکم فانهم مخلوقون لزمان غیر زمانکم» 81

«فرزندان تان را به رعایت آداب و رسوم خودتان مجبور نکنید؛ زیرا آنان برای زمان غیر از زمان شما آفریده شده‌اند.»

3 - گذشت از لغزش‌های جوانان

جوان از سویی رفتار کودکانه (را هنوز به فراموشی نسپرد است)، پرسش‌های غیر منطقی ناشی از هیجان جوانی و انتقاد خشن دارد و باعث برانگیخته شدن بزرگسالان می‌گردد و از سویی، ذاتاً نسبت به خود

نامطمئن است و پذیرفته شدن در جامعه بزرگسالان و به دست آوردن موقعیت و محبوبیت برایش اهمیت ویژه دارد.

به همین دلیل انتقاد از او سبب پیدایش نگرانی، حس خود ناپسندی و احساس حقارت می‌شود. 82 بنابراین گذشت از لغزش‌های جوانان، یک ضرورت تربیتی به حساب می‌آید و نباید حجم انتقادات، با حجم اشتباهات آنان، برابری کند و گرنه... . علی‌علیه السلام طبق روایتی می‌فرماید:

«جهل الشباب معذور و علمه محقور» 83

«جهالت جوان، توجیه‌پذیر و دانشش اندک است».

4 - اعتراف به شخصیت جوانان

نظر خواهی از جوانان - که به صورت جدی در پی احساس خود باوری می‌باشد - در حقیقت به معنای باور کردن و به رسمیت شناختن استقلال و شخصیت آنان است و سبب پیدایش اتکای به نفس و رشد فکری می‌شود. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

«لولد سید سبع سنین و عبد سبع سنین و وزیر سبع سنین» 84

«کودک در هفت سال اول سرور و سالار است و در هفت سال دوم مطیع و فرمانبردار و در هفت سال سوم مشاور و کمک‌کار».

فرهنگ شناسان می‌گویند:

«الوزير في اللغة اشتقاقه من الوزر و الوزر الجبل الذي يعتصم به لينجي من الهلاك و كذلك وزير الخليفة معناه الذي يعتمد على رأيه في اموره و يلجى اليه» 85

«وزیر در لغت برگرفته شده از «وزر» است و «وزر» به کوهی گفته می‌شود که به قصد رهایی از هلاکت به او پناه برده می‌شود. وزیر خلیفه نیز معنایش این است که خلیفه در کارهایش به رأی و نظر او پناه می‌برد». پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم خود نیز از جوانان نظر می‌خواست و به رأی آنها جامه عمل می‌پوشاند. به عنوان نمونه در جنگ احد بر اساس نظر جوانان و نوجوانان مکان درگیری تعیین گردید. 86

5 - ارائه الگو

قدرت طلبان در همیشه تاریخ با استفاده از نیرنگ و شعارهای فریبنده به استثمار نیروی جوان می‌پرداخته‌اند. این نوع از غارتگری همچنان تداوم دارد. بدین ترتیب هزینه‌ای که جوانان به دلیل اشتباه در انتخاب الگو، به پای اهداف باطل سیاسی و اقتصادی کرده و می‌کنند، بسیار سنگین و تأسف بار می‌باشد. قرآن بر الگوگیری‌های نایسته مهر بطلان نهاد و تمام مسلمانان را - اعم از جوانان و بزرگسالان - به الگوگیری از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم، فراخواند. پیامبر نیز بر مبنای قرآن به مسلمانان دستور داد که فرزندان شان را به محبت و الگوگیری از آن حضرت و خاندانش وادار نمایند تا از الگوگیری‌های ناروا در امان باشند:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب / 21)

«بی تردید برای شما، در پیامبر سرمشق نیکوی می باشد.»

«دَبُو اولادکم علی ثلاث خصال حب نیکم و حب اهل بیته و قرائه القرآن فان حمله القرآن فی ظل الله یوم لا ظل الا ظله مع انبیائه و اصفیائه» 87

«فرزندان خود را با سه صفت تربیت کنید: با محبت پیامبرتان و محبت خاندان او و تلاوت قرآن. پس کسانی که بار قرآن را بر دوش می کشد، روز قیامت همراه انبیاء و برگزیدگان خداوند، در سایه او که تنها سایه موجود می باشد، قرار دارند.»

امام صادق علیه السلام به قصد بر حذر داشتن جوانان از دنباله روی جلو داران باطل و الگوگیری از آنها می گوید:

«یا معشر الاحداث اتقوا الله و لا تؤتوا الرؤسا و غیر هم حتی یصیروا اذنابا، لاتتخذوا الرجال و لایح من دون الله، انا و الله خیر لکم منهم» 88

«گروه جوانان! از خدا پروا کنید و به سراغ سران [شناخته شده] و غیر آنان، مروید تا آنان به تبعیت و دنباله روی کشیده شوند، این مردان را به جای خداوند تکیه گاه قرار ندهید، به خدا سوگند ما برای شما از آنها بهتریم.»

6 - حل مشکل جنسی

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به جوشش غریزه جنسی در جوانان توجه داشت. تشویق های آن حضرت به ازدواج و کمک به این امر خیر، نگاه به حل مشکل جنسی جوانان دارد. در کنار توصیه های کلی، به طور مشخص برای تأمین سلامتی و پاکی جوانان، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خطاب به آنها می فرماید:

«یا معشر الشباب من استطاع منکم الباءه فلیتزوج فانه اغض للبصر و احصن للفرج و من لم یستطع فعلیه بالصوم فانه له و جاء» 89

«ای گروه جوانان! کسانی از شما که توان تشکیل خانواده را دارند، ازدواج کنند که کسب پاکی و پارسایی چشم و دامن است. اما کسی که قدرت این کار ندارد، روزه بگیرد که از تولید منی و جوشش جنسی پیش گیری می نماید.»

همیاری با جوانان در زمینه های یاد شده، بالندگی و شکوفایی توانایی های متنوع جوانان را به ارمغان می آورد و راه بهره گیری از نیروی عظیم آنها را در مسیر تعالی و پیشرفت، هموار می کند.

پیامبر بر اساس شناخت واقع بینانه جوانان و تعامل بایسته با آنان تحولی را بنیاد نهاد که یقیناً به تعیین سرنوشت بشر، به صورت ایده آل، منتهی می شود. پس باید به آن حضرت اقتدا کرد و به سیر تحولات سرعت بخشید.

- 2 - صحیح مسلم بشرح النووی، چاپ چهارم، بیروت، دار الفکر، 1403 هـ ، 9/173
- 3 - الزحیلی، وهبه، التفسیر المنیر، چاپ اول، بیروت، دارالفکر المعاصر، دمشق، دار الفکر، 1411 هـ ، 23 و 24 / 157
- 4 - ابن منظور، لسان العرب، دار الصادر، بی تا 3 / کلمه شدد.
- 5 - طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، بیروت، داراحیاء التراث العربی، 1379 هـ ، 4/384 - 3
- 6 - همان، 7/71 - 8.
- 7 - طباطبائی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ دوم، قم، مؤسسه مطبوعاتی، اسماعیلیان، 1390 هـ ، 16/205
- 8 - نراقی، احسان، جامعه، جوانان، دانشگاه، چاپ دوم، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، 50-52 / 1354
- 9 - صدوق، محمد بن علی، الخصال، چاپ چهارم، قم مؤسسه النشر الاسلامی، 1414 هـ ، 495/
- 10 - ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، چاپ دوم، مصر، دار احیاء الکتب العربیة، 1387 هـ ، 20 / حکمت 866
- 11 - الخصال / 545
- 12 - لسان العرب، 3 / کلمه شدد
- 13 - الحویزی، عبدعلی، تفسیر نور الثقلین، چاپ چهارم، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، 4/117 1373_
- 14 - نهج البلاغه، نامه 31 قسمت چهارم.
- 15 - بحرانی، هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، چاپ اول، بیروت، مؤسسه الاعلمی، 1/232_ 1419.
- 16 - سید، قطب، فی ظلال القرآن، چاپ اول، بیروت، دار الشروق، 5/2776_ 1405؛ مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، چاپ چهاردهم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، 16/479_ 1376
- 17 - لئونورام. تی. درویل، چه چیز به زندگی ارزش میبخشد، ترجمه مهدی پرتوی، انتشارات بهزاد، 1372_ /221
- 18 - صحیح مسلم بشرح النووی، 16/207 و مجمع البیان، 7-8/33.
- 19 - جان گری، بچهها بهشتی هستند، ترجمه مهدی قراچه داغی، چاپ اول، نشر البرز، 21 / 1379.
- 20 - هیجودی، رشید الدین، کشف الاسرار و عدة الأبرار، به اهتمام علی اصغر حکمت، چاپ سوم، به نقل از جوان، محمد تقی فلسفی، 2/248
- 21 - یوسف / 91.
- 22 - همان / 98.
- 23 - قمی، عباس، سفینه البحار، چاپ اول، دار الاسوه، 1414 هـ ، 7/343
- 24 - کلینی، محمد بن یعقوب، روضه کافی، چاپ چهارم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، 1/93_ 1348.

- 25 - موريس دبس، مراحل تربيت، ترجمه على محمد كاروان، چاپ دهم، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه، 1374/102
- 26 - چه چيز به زندگى ارزش مى دهد. /113
- 27 - همان /116
- 28 - جان برناردشاو، خودشناسى، ترجمه داود محب على و همكاران، چاپ دوم، تهران، انتشارات علمى، 1376_ /290
- 29 - چه چيز به زندگى ارزش مى بخشد، /212-213
- 30 - موريس دبس، بلوغ، ترجمه حسن صفارى، كتابفروشى و چاپخانه على اكبر علمى، 1328_ /86
- 31 - بلوغ /76.
- 32 - مراحل تربيت، /98.
- 33 - همان /103 و پاول هنرى ماسن و همكاران، رشد و شخصيت كودك، ترجمه مهشيد ياساى، چاپ دهم، تهران، كتاب ماد، 1357. /599.
- 34 - بلوغ /118 و /119
- 35 - خودشناسى /293 و چه چيز به زندگى ارزش مى بخشد /216.
- 36 - بلوغ /122.
- 37 - ويل دورانت، لذات فلسفه /497 و /495، به نقل از: فلسفى، بزرگسالان و جوانان، چاپ دهم، تهران، هيئت نشر معارف اسلامى، 24 - 1/25_ 1353
- 38 - بلوغ /83
- 39 - پاول هنرى ماسن و همكاران، رشد و شخصيت كودك، /546 و /547 و چه چيز به زندگى ارزش مى بخشد /213.
- 40 - چه چيز به زندگى ارزش مى بخشد /216.
- 41 - بلوغ /52
- 42 - آراسته، رضا تجديد حيات جوانان، تهران، انتشارات سپاه بهداشت، /60_ 1345.
- 43 - جوان، /2/329
- 44 - خودشناسى /290
- 45 - رشد و شخصيت كودك /566
- 46 - چه چيز به زندگى ارزش مى بخشد /214
- 47 - خودشناسى /293
- 48 - ژان ژاك روسو، اميل، ترجمه غلامحسين زيرك زاده، چاپ اول، انتشارات ناهيد، /264_ 1380.
- 49 - مراحل تربيت /103
- 50 - بلوغ /100
- 51 - همان /128

- 52 - همان /86
- 53 - خودشناسی /291
- 54 - رشد و شخصیت کودک /548
- 55 - مراحل تربیت /13
- 56 - بلوغ /46/44.
- 57 - بچه‌ها بهشتی هستند /34 - 35
- 58 - بلوغ /9.
- 59 - بحار الانوار، 21/211 ح 2
- 60 - نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسایل، چاپ اول، مشهد، مؤسسه آل البيت، 1407 هـ، 11/371
- 61 - صدری افشار، غلامحسین و همکاران، فرهنگ معاصر فارسی، چاپ سوم، تهران، فرهنگ معاصر، 1382/104.
- 62 - تیموتی کاستلو و جوزف کاستلو، روانشناسی نابهنجاری، ترجمه نصرت‌الله پور افکاری، چاپ اول، تهران، انتشارات آزاده، 1373، فصل 13/293 و 312 و 313.
- 63 - طوسی، محمد بن حسن، الامالی، چاپ اول، قم، دار الثقافة، 1414_ /526
- 64 - صدوق، محمد بن علی، الخصال، / 253
- 65 - اصول کافی، 2/135.
- 66 - آمدی، عبدالواحد، غرر الحکم، کلمه شباب
- 67 - مستدرک الوسایل، 12/157.
- 68 - خلیل جر، فرهنگ لاروس، ترجمه حمید طیبیان، چاپ سوم، انتشارات امیر کبیر، 1370 واژه «اجتهد» /146
- 69 - متقی هندی، علی، کنز العمال، چاپ پنجم، بیروت، مؤسسه الرساله، 15/786_ 1405؛ طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الاخلاق، چاپ ششم، بیروت، مؤسسه الاعلمی، 1392 هـ /118. در روایت مشابه آمده است: «... و خیر کهولکم من تشبه شبابکم» این می‌تواند به معنی الگوگیری پیروان از ویژگی‌های مثبت جوانان باشد. مراجعه شود به کشف الاسرار و عدة الابرار، 7/471
- 70 - پاینده، ابوالقاسم، نهج الفصاحة، چاپ بیست و دوم، سازمان انتشارات جاویدان، 1369_ /148.
- 71 - کنز العمال، 15/776.
- 72 - همان.
- 73 - همان.
- 74 - بحار الانوار، 77/86
- 75 - نهج البلاغه، نامه 31.
- 76 - قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، نجف، مکتبه الهدی، 1387 هـ، 2/164.
- 77 - بحار الانوار، 1/222

- 78 - همان، 7/305
- 79 - احمد بن يعقوب، تاريخ يعقوبى، ترجمه محمد ابراهيم آيتى، چاپ ششم، انتشارات علمى فرهنگى،
1371_ 2/133
- 80 - ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، 20/333
- 81 - همان، 20/267
- 82 - چه چيز به زندگى ارزش مى بخشد، 216/
- 83 - غرر الحكم، واژه «جهل»
- 84 - حر عاملى، محمد، وسائل الشيعه، چاپ پنجم، بيروت، دار احياء التراث العربى، 1403_ 15/195
- 85 - لسان العرب، 5/283
- 86 - واقدى، محمد، مغازى، ترجمه محمود مهدوى دامغانى، چاپ دوم، مركز نشر دانشگاهى، 154/
1369_
- 87 - كنز العمال، 16/456 حديث 45409
- 88 - وسايل الشيعه، 18/96
- 89 - صحيح مسلم، 9/172؛ و احسانى، محمد، عوالى اللئالى، چاپ اول، قم، مطبعه سيدالشهداء، 1404
ق، 1/257 ح 27.